

Condillac (۱) کند یلاک و Lamarck (۲) لامارک و غیره پیروانشان که بنام Materialistes مادیون یاد میشوند .
 و چندی دیگری رویکار آمده از حقیقت عالم خارجی انکار نمودند تمام موجودات را بجز از عمل فکر (اعنی تصور و وهم) چیزی دیگری ندانسته گمان نمودند که بجز حقیقتی ظاهری چیزی نیست مانند Malbranche (۳) مالبرانش و Berkley (۴) برکی و Locke (۵) لاک و سایر تلامیذ و همفکرانشان که Idialistes بتصورین و متالین معروفند .
 و قسمتی دیگری قیام نموده گفتند که اساس ماده و روح هر دوشی واحدی بوده روح است که در هر ماده موجود و هر ماده در او موجود است مانند Spinoza (۶) اسپینوزا و Fichte (۷) فایخته و Hagel (۸) هگل که عنوان حاوی بآنها داده شده است .

- (۱) از فلاسفه - مادی فرانسه است . تولدش (۱۷۱۵ میلادی و وفاتش در ۱۷۸۰ میلادی .
 (۲) از فلاسفه مادی فرانس است سال تولدش ۱۷۴۴ میلادی و وفاتش ۱۸۲۹ م .
 (۳) مالبرانش از فلاسفه مشهور فرانسه است که بسال ۱۶۴۸ م . در پاریس تولد یافته و در ۱۷۱۵ میلادی وفات کرد .
 (۴) از فلاسفه مشهور آیرلند است که در ۱۶۸۴ م . تولد یافته در ۱۷۵۳ م . وفات نمود .
 (۵) از فلاسفه مشهور انگلیس است که تولدش بسال ۱۶۳۲ م . در Wrington و وفاتش ۱۷۰۴ م .
 (۶) اسپینوزا درامستر دام بسال ۱۶۳۲ تولد یافته ۱۶۷۷ م . وفات کرد و از اجلة فلاسفه حاوی است .
 (۷) از فلاسفه آلمان و شاگرد Kant کانت است تولد در ۱۷۲۲ م . وفاتش ۱۸۱۴ م .
 (۸) از فلاسفه مشهور آلمان است . تولدش ۱۷۲۰ م . وفاتش ۱۸۳۱ م .

وعدۀ دیگری فلاسفه روحانی Spiritualistes یا Soenato سقراط
 فیلسوف شهر یونان قدیم و Platon اوتولون و سایر فلاسفه یونان و است
 که بوجود واجب الوجود صانع کل اشیا هست روحانیست و خلقت آن و ماده
 مکنونه رای جسم منقذ گشته ، در همدات حاکم شاعران معانی و هدیه احاطت
 که غایه آفرینش انسان است میگویند ، در صد اشاعه ی و ممالک مابعد
 برخاسته از پیشرفت Materialisme ماده پرستی و Naturalistes
 و طبیعین جلوگیری نمودند (که از بدیعی به اینها منتهی شد و در سال ۱۸۵۰
 در زاویه های نیسان و راهوشی استانبول و در سال ۱۸۵۰ در فرانسه
 (مادیان) گردیده بود .

تا آنکه در اواخر قرن هجده Deism (۱) نامی از فلاسفه
 فرانسه برخلاف سائر مسالک فلسفی خراج نموده ، شاید آیهان ادبیات حله ا
 پرستانه سقراط و اولاطون تا بی حد ، تا این موعه ، یاران انتمایی و
 که مخالف مطلق ویسی استلوی یونان بوده ، مطلق (دین شریک)
 به تردید عقاید و آراء مخالفین بر ، به ما نشان می توانیم ، در این
 عقاید متالهیین شدیداً اقبانه مو ، حسن و وجه انتمیالیه ، نور به
 از ادراک عوالم ماوراء طبع و ارواح طاهر و قوه دینیه ، در این
 وسیله و واسطه اکتساب معرفت و ادراک ، انتمیالیه ماوراء طبع ادراک
 ماده و روح هر یک را اشیا و معنی ، در این موعه ، روح ، در

(۱) از مارکس فیلسوف آلمانی در سال ۱۸۴۱ در فرانسه
 شمرده نموده ، تالیف سال ۱۸۹۶ ، در فرانسه ، در سال ۱۸۹۶
 روری سال ۱۶۵ ، در سال ۱۱۱ ، در سال ۱۱۱ ، در سال ۱۱۱
 هل داده شده در آلمان ، در سال ۱۱۱ .

تقاضای منطق و عقل منقاد است . در واجب الوجود باری را که کائنات را
با چنین يك انعام - - - - - ای ادازه می نماید ، فاعل ، عالم ، مدافع و خالق کل
اشیا مبره و مری اجماع بود . در نتیجه ، - افسه نظریات خویش برای هدایت
حق بوسیله تالیف و تصنیف معده ، مناسبت و مصلحت های جمیع و در پند .

و به - - - - - (١٧٧٠) ک و در کورن - - - - - یان سوره و مساکین

مسائل اولیاءه بن سراب - - - - - و درها کرده ، از بدل - - - - - چگونه حدیث
و معانی خود دری ، در اجماع کرد ، - - - - - ک دسته از معانی ، یابی و نماید
اورا هادی ساخته ، در سال ماره ، میان و مینون ، که عالم را - - - - - جایی
لا قیدی و بیایکی خویش موده میبرد ، افا - - - - - موده ، در حق مرجع
حقیقی آن معانی های فوق اعلاه بر دادند .

لاکن ، متأسفانه تا این زمان ، کما و معانی و - - - - - معانی نشان میده ، دوچاره که های
بان مای گشت ، بکس - - - - - و لای - - - - - آقران (٢٠) پیش بر دی موده ،
ارهای نره و بار ، اسد و بی - - - - - ا کها ، در - - - - - ارا - - - - - مسامح بیگانه و - - - - - حرف
ساخته - - - - - . که در - - - - - او - - - - - (١٩) ، و اوئل قرن (٢٠) از بین
آنها ، کدود ، - - - - - پره - - - - - ای - - - - - حق ، - - - - - شرط یوب و امریک را - - - - - گرفته
بود . در این دو - - - - - معانی و نور حقیقت : واسعه روحانی ماسیدن موده .
ایده معنی ، نام - - - - - را بوا - - - - - مشاهدهات محلی محاربه سعادت و عبارت از
دوی ک - - - - - نشان - - - - - مرس - - - - - مومسل شدن عایه شتاب و الاق (حدیث پرستی
باشد) دعوت آید . اشمن ای - - - - - در - - - - - وحس فقط محاربه یوب و امریکا
تو - - - - - مرس - - - - - ملامت و ملامت - - - - - وحس این دود - - - - - ماسیس یامه ، از عوامل
اروا - - - - - و کونف تقای آن سخن تا رنده شد . محققان عمیق بعمل آمده ، کتب

(١) از - - - - - رو - - - - - و - - - - - ای - - - - - مانت ١٧٥٢ م . و طاب ١٨٦٧ م .

مختلفه درین باب تالیف و درجیع ضوای مهمه دنیا اشاعه و توزیع یافت . تا بدین وسیله از مفاسد اخلاقی که امروز از ماده پرستی نشئت نموده بشر را به پرتگاه ضلالت و بدبختی سوق داده می‌رود ، کاسته او را انبیا نمود .

وباری این نظریه و فکر را در اساس یکتووع اکتشاف نوی تصور نمیتوان کرد ، بل این یک جزء از همان اعتقادات اساسی دین مقدس اسلام و سایر ادیان حقه آسمانی است که تقریباً از هزار ها سال به اینطرف بوسیله میمونین و پیغمبران برحق از جانب خالق کل اشیای بشریت به آن هدایت و رهنمائی شده است . که اینک بعد از چندینا علما و دانشمندان مخالفین آن به خواص اسرار آلود آن پی برده . سر تسلیم و اعتراف بمقام حجت آن اوامر و فرموده های الهی گذاشتند .

اگر انسان در صدد تحقیق مبادی اصلی جمیع ادیان سماوی و خصوصاً دین مقدس اسلام برآید ، می بیند . که در اساس همه آنها دواصلی است ، که حاکمیت و نفوذی دارد . و آن عبارت از ایمان بذات واجب الوجود و اعتقاد و جزم به ابدیت و خلود روح است . زیرا که غایه هر دین و مقصد از پیروی آن ، همانا عبادت تهذیب نفس و احترام از نوای و فحشا است .

اعتقاد بخلود ارواح و عالم بیست بعد از موت است ، که ایفای اوامر الهی و روگردانی از نوای او (که کتب سماوی بما القا و تلقین می نماید) بدان وسیله انجام می یابد ، و ازینروست که انسان مورد صدور اعمال نیک و حسنه گردیده ، بدرجات عالی انسانی و تهذیب نفس نائل میگردد . در نتیجه سعادت آخروی او که غایه خلقت و آفرینش اوست تامین میشود .

از باعث تأیید و تاکید اعتقاد مذکور تشویق و ترغیب بدر برام راحت ادیان سماوی و خصوصاً دین اسلام ، و انجام اعمال حسنه است که جمیع ادیان سماوی روی یکجمله از وعده و وعید استوار بوده بشر را در حد وسط و اعتدال خوف و رجاء

میگذارد. بتعبیر دیگر جمیع ادیان سماوی با خصوص دین مقدس اسلام است که دائماً بشر را مسرور و آرزو مند مختلف باخوف و هراس داشته و میدارد. اما سرور و رجائیکه باخوف و بیم آمیخته است یا ترس و هراسیکه از آن شمیم و رانحة عفو و رحمت می آید.

نمودن بالله در صورتیکه اگر دین و جودی نمیداشت و یا بر طبق فرمودهای کلام الهی برای بقاء روح حقیقی و عالم آخرت متیقن نبوده، در آنجا هر کس بجزای اعمال و کردار خود نمیرسد. چگونه يك انتظام و رونقی در امور اجتماعی و حیاتی بشر حکمفرما بوده، از تصور پاداش نیک اعمال حسنة خویش غریقی بحر نشاط و امید، و یا از جزای بد کردار زشت و قبیحی در خوف و هراس میتوان زیست.

و بدیهست که از عدم تحقق بقای روح و عالم آخرت بچه اندازه شرارت و بدبختی های درجواع بشری بروی کار آمده چقدر فتوری در اساس زندگی، و قوانین عادلانه تولید میشود. و چه مقاسد، رزائل و فحشا از انسانها سرزده بمانند حیوانات بزیستن مجبور میگردد. از موضوع دور رقم.

با نکه انسان به ایمان آوردن بوجود واجب الوجود و خلود روح از رهگذر و قوانین منطق مجبور است از رهگذر مشاهدات و تجربه هائیکه اسرار بعلمای علم الروح دست داده به انجاز اوامر و احتراز از نواهی آن خود را موظف میداند.

چنانچه از قرار اکتشافات انجمن های روحی یورپ و امریک، و نشرات آن بخوبی ظاهر میشود. که از ارواح نیز استمدادی نمرده؛ از القاآت پرمنافع آن میتوان مستفید شد. به تهذیب اخلاق، داعی و کوشان گشته، از اجزای شدید اعمال ناشایسته در اضطراب افتاد.

شماره ۱۱، سال ۱۳۴۱، خاکی

افغانستان و نگاه تاریخی آن

(۹)

ولایت غور یا عرجستان (هزاره جات حالی و نور)

ولایت غور یا با و پایس Paropamisus از ولایات مرکزی افغانستان بوده، شمالاً بولایت باختر و جنوباً بولایت زابل و سیستان، غرباً بولایت آریانه و سیستان و شرقاً بولایت زابل و کندهار را خود و متصل است. ولایت غور بعد از مسلح مرتفع با بسات، از مرتفعترین سطوح افغانستان بوده، برفگیر و دارای زمستان و برودت شدید، و ضمناً در دره‌های باران و هرات، مالک دادن قیمتدار آهن، ذغال سنگ، گوگرد، سرب میباشد. ولایت غور در حنّه افغانستان بمنزله يك قلعه عظیم و برج آهنین دست تاریخی بشمار میرود. شهرهای تاریخی، معروف غور عبارت از اینهاست: - فبرو، کوه (بسجلی یا بیه تخت های مقدس و مزین آسیا و دارای انبار و مزارع، که در قرن ۱۲ میلادی بوده و هنوز محل وقوع آن معین و حضرات عامی نگه میدارند) باغیان (راجی از شهرهای مدنی آسیا و ظریفترین پایه نختهای افغانستان از قرن اول تا ۷ و ح ۱۳ میلادی بوده و بالاخره خراب اوفتاده) شهرک (بلخلی قریه ای موجود است و بعضی محققین آنرا در منزلت پایه نخت مسعودی نوشته اند) تهاب (شهر قریه دارد و تحقیقاتی در آن باب شده) آهنگران (بیه نخت) سیریز (شهر محلی غور که در قرن بارده بدست سلاطین سمرقند و قزاقان در قرن ۱۹ میلادی در قریه تی در سمت غربی هر رود باقیست) قره باغ (در شمال غربی است که

مسکوکات منسوب بدوره اسکندر کبیر از آنجا پیدا میشود، و بطوریکه بارتولد میگوید محتمل است پایه تخت قدیم ولایت غور باشد (کرممان) واقع در هزاره جان حلبه که فرشته از آن در دوره غزنویه نام برده و اکنون محو و معدوم است) شهر ضحاک و شهرشاهی قدیم (و خرالذکر درجانب جنوب غربی اصنام جسیمه بامیان واقع بوده و هونستن ازان ذکر کرده ، و اول الذکر در نزدیکی شهرشاهی معدوم بود که چنگیز آنرا تخریب نمود) شهر غلغله (معموره دوره اسلام و بجهت جنوب مقابل اصنام عظیمه بامیان واقع بود ، و در حمله مغول منهدم گردید) پشین و شورمین (شهرهای که در مشرق غرجستان واقع بوده و بارتولد ازان ذکر میکند) فردوسی خراسانی ولایت غور را بولایت کابل ، سیستان ، بلوچ ، قنوج جزو زابل (قندهار) حساب کرده ، و ضمناً اهالی غور را بشجاعت وصف مینماید ، و از پادشاه قدیم غور بدین بیت یاد میکند :-

سر غوریان بود بسطام شیر کجا پشت پیل آوریدی بزیر

در ازمه قبل تاریخ بعد از آنکه آریانها وارد هرات و بلخ گردیده ، و از آنجا بسایر صفحات افغانستان منقسم شدند ، قسمتی هم از شاخه پختانه ها بدرهای ولایت غور سرا زیر گردیده ، و در ارتفاع جبال و درهای سهمناک او مسکن گزیدند . زیرا درهای سر سبز و چراگاههای معروف و آبهای جاری و انهار خوشگوار اینولایت برای اقامت مال داران طایفه شریفه آریه بسی مساعد بود ، و طن اینها پسان معروف به غور گردید ، و بنوعیکه ما در قسمت تاریخ باختیا نوشتیم کلمه غور و یا غریک لغت قدیم پختانه بوده و تا امروز در زبان پشتو مستعمل و موجود است ، تحریفیات و تبدلات این کلمه بمرور زمان خراج و خراج و خراج شده ، و در دوره اسلام مشهور به

غور جستان و غور جستان و غور جستان گردید ، اسم طایفه بزرگ پختانه (غلجستانی و یا غارائی) نیز منسوب بهمان نام ولایت غرج و یا غور است که بعضی مورخین آنها را بنام خلیج و خلیجی یاد کرده اند ، با کل حال اسم غور که محرف غور است و غور در پختانه جمع غور (کوه) و بمعنی کوهها و کوهستان میباشد مناسبترین اسمی است که در مورد این ولایت کوهستانی اطلاق گردیده است . اما از اینکه ولایت غور در حصص وسطی و مشرقی خود بمدار جمله های منول موسوم به هزاره و هزاره جات گردید ، در سطور نزدیکی سخن خواهیم گفت ، بحالته بایستی دانست :

اهالی پس از تشکیل جمعیت در غور ، دارای همان دیانت عناصر برسی قدیم بودند ، و ولایت با اصول حکومتی محلی اداره میشد ، و ضوابط مستحکمه جغرافیائی ایشانرا از هر گونه نفوذ و تسلط همجواران معشور و محفوظ میداشت ، معینا بجز دیانت زرتشت از کانون بلخ ، در هفت قرن قبل از میلاد به درهای غور روشنی انداخت . بعد از سقوط دولت باختر و نفوذ همخانان در افغانستان ، برخلاف سایر صفحات مملکت و ولایت غور در سایه جبال شامخه و دره های هولناک خویش ، توانست آزادی و حریت داخلی خودش را حفظ و صیانت نماید و میتوان گفت در آن عهد فقط در تمام مملکت افغانستان سه منطقه بود که مالک استقلال شمرده میشدند ؛ این مناطق ، لانه در وضعیات جغرافیائی شبیه همدیگر و از آنجمله بود ولایت غور ، و آن دوی دیگر عبارت است از ولایت باختر و در مشرق و ولایت بلور در شرق شمال .

دوره تسلط سکندر مقدونی این ترتیبات اداری را در ولایت غور برهم زد ، و اردوی یونان شاهراه غور را در بوغاز بامیان گذر کرد ، ولی تلفات سنگین عساکر یونان که تاریخهای جهان از آن ذکر میکنند ، نیز در حدود این ولایت

واقع شد ، در عهد دولت یونانیان باختر ؛ غور مستعد قبول رژیم و مدنیت باختری گردیده و حق یکسوقی از مهمترین کانونهای این تمدن بحساب رفت ؛ پروفیسر فوشه در یاد داشتهای خود بوزنه کابل مینویسد :-
در عهد « ایچی ماکس » مشهورترین پادشاهان یونانی باختر (۷۰ - ۱۴۰ ق .) مسکوکات این پادشاه قانع از طرف شهزاده کان « کون » تقلید شد ؛ و این حکومت کون در ضرب شاهراه بلخ یعنی گوهستان هزاره (غور) تشکیل بود . پس میتوان فهمید غور در آن عهد نیز به تشکیل حکومت محلی و حفظ آزادی داخلی پرداخته است .

ولایت غور در دوره یونان مراتب اعتلا و ترقی را سپر نمود ؛ و هم در آن دوره بود که دیانت بودا از دامنه های شرقی آن داخل شده ، و غور را مدنیت جدیدتری آشناساخت ، صنایع گریکو بودیک درین منطقه گوهستانی به ترقی نمود که بقایای آثار قیمتمدار او هنوز در صفحات صنایع مستظرفه عالم موقع حیرت آوری را حایز است ، در عهد دولت کوشا نیسان افغانستان ، غور مشرقی یکی از مهمترین مراکز مذهب بودا بشمار میرفت ، و شهر شهر بامیان قلب این مرکز را تشکیل مینمود ، قلل جبال و بقایای دیوار بامیان میتواند یادى از نظر قدیم و حقیقی آن شهر مشهور دهد ، خرابه زارهای شهرهای عتیق ، مینارهای ویران شده ، سردابه های پیشمار ، و منظر خونین شفق مانند خرابه ها پتیده را سخت بحیرت و تأثر می اندازد ، اصنام عظیم الجثه (آنکه جغرافیا دان معروف صرب یاقوت بشام خنک بت و سرخ بت یادى از آن کرده) نقاشی های آبی و طلائی (منقوشه برواق فوقانی اصنام) هر یک خود اسباب تعجب نظاره گیان عالم است ، تپه های محیط وادی شهر بامیان ، مغارهای متعدده آن ، مناظر مقامات :- - چهل برج ، زاری ، سوخته چی ، شهر به بر در فاصله چندین میل از بامیان ، مظهر همان عجوبه

های روزگاران قدیم بامیان بحساب میروند ، زوار معروف چین خوشبختانه تمام این مناظر حیرت انگیز را سیزده قرن پیشتر بهمان جلوه و رونق که داشت تماشا کرده است . آری بامیان عجبوه بلاد است ونمی توان آن را يك شهر جغرافیائی کلاسی دانست ، همبامیان دریکرشته کوههای که بارتفاع ۴۵۹۰ متر است منزلگاه غنی ترین قوافل عمده تجارتي و مرکز کاروانهای مالک تاتار و تورکستان و هندوستان بود . خوب است اینقصه هارا گراشته و درجای مناسبی از آن سخن گوئیم ؛ درینجا بطور اختصار باید دانست :

ولایت غور درعهد دولت هیاطمه کافی لسابق رو بسراج میرفته ؛ و برخلاف سایر حصص مملکت که بزعم بعض مورخین دوچار حرابی ها شده بودند ؛ از هر گونه اختلالی محفوظ و مسام ماند . در قرن ششم تورکان و ساسانیان فارس بصفحات شمال و ضرب افغانستان دستی درار کردند ، اما ولایت غور در تحت تسلط هیچ قدرتی نرفته و مستقلانه زیست مینمود ، رونق و مدنیت غور با استقلال داخلی آن تا زمان ظهور و شیوع اسلام امتداد داشت ، بعد از آن داخل سرنوشت جدیدی گردید که آن سرنوشت شامل تمام قطعات افغانستان بود .

در طول ایندوره های که شمردیم بعد از مذهب بت پرستی قدیم ؛ دیانت غور عبارت از زرتشتی و متعاقباً بودائیت بود که تا ظهور اسلام طول کشید ، هکذا زبان آریائی قدیم ولایت در سرور دهور و ننود الهه یونان و هند ؛ متروک گردیده و بالتدریج جای خود را بعلاوه لهجه های علی بزبان پشتو گراشت ، و مهاجرت های دوباره داخله از بختانه های کندهارا و پاختیا در صفحات غور ، برعمومیت این زبان افزود ؛ بقول بیابو مهاجرت ثانویه بختانه ها از ولایت کندها را بجانب وادی های غور در همان قرن

اول مسیحی آغاز نموده است ، شهزاده مسعود غزنوی در حمله‌ای که بولایت غور برد ، مجبور شد توسط ترجمان با اهالی غور مذاکره نماید ، و بیستی ازین مذاکره شمه‌ئی مینویسد . در ادوار قبل‌الاسلام ولایت غور یکی از تمدن‌ترین ولایات افغانستان بشمار میرفت ، هرچند در سرتاسر ولایت غور تحقیقات علمی نشده ، معینا حفاریات و تحقیقات در بامیان ، توانست از عظمت و جلال قدیم اینولایت نماینده گی کند ، و ما ناچاریم درینجا مختصری از آنهمه تحقیقات محققین مغرب زمین متذکر گردیم ، سیو گودار و مسبوها کن در کتاب (آثار عتیقه بودائی در بامیان ۱) خودها منطعه پاریس (۱۹۲۸) چنین میگویند .

در نوامبر ۱۹۲۹ مسیوالفرد فوشه رئیس هیئت عتیقه شناسی در بامیان برای تحقیقات آثار عتیقه این مقام شهیر وقتشنگت شروع بکار نمود ، تشریحات فوشه که بعنوان مسیو امیل سنار عضو مؤسسه و رئیس کبسیون مشاوره و رستاده شد ، در ژورنال آسیاتک انتشار یافت . در زمانیکه بلخ مرکز تجارت بین‌المللی و محور شاهراهی های عمده و ثلاثه آسیا (از غرب بجانب امپراطوری رومن ، از شمال شرق بطرف براعظم چین ، از جنوب شرق بجهت سواد عظیم هندوستان) بود ، و صنعت کریکوبدیک در دره‌های کابل و کند هارا بطنهای عروج رسیده ، و منزل بزل بسمت باختریان پیش میرفت ، امپراطوری وسیع و مسخر کننده بزرگت حکومتانی ککانشکا تمام اقتدار و دارائی خود را در دسترس عشق بذهب بودا گذاشت ، و بامیان رو بارتقا و اعتلانهاد . موقعیت بامیان بین پشاور و بلخ ، معبر متمواترین قافله‌های تجارانی بوده ، نزدی مقام مرکزیت

باروتی را احراز کرد . موجودیت تپه ها و جدارهای سنگی بامیان که غیر قابل تخریب است ، برای بوجود آوردن مجسمه ها و سیمج ها نیز بهترین مقامی بشمار میرفت . گفته میتوانیم اولین ائمه بودائی بامیان مربوط به قرن اول میلادی است . در اختتام قرن هفت مسیحی اولین تهاجمات عرب در افغانستان شروع شد ؛ راهبین بودائی ، مقتول و تبعید و یا مسلمان شدند ، معابد آنها ویران و بتروک اصنام شان خراب و مجروح گردید . پایه تخت قدیمی بامیان که هونستن بجانب جنوب غربی صنم ها خاطر نشان کرده بود منهدم ؛ وار گک (شهر غلغله) در دامنه مقابل بحصه جنوب شرقی اصنام آباد و مسور شد ؛ شهر و خوالذ کر از دست جنگیز خراب گردید ؛ و شهر قدیمی دیگری موسوم به شهر ضحاک نیز بنوبت خود محو و معدوم شد . بس تلفت باید بود آثار خرابهای که در بامیان موجود است ؛ بدو دسته بودائی و اسلامی منقسم می شود .

اولین اروپائی که از مجسمه های عظیم الشان بامیان ذکر نمود مسیوهید Hyde است ؛ و بعدارو مسرو ولفورد Wilford شمه درین موضوع نگاشت مونتس تورات الیفنستن Mounts Twart Elphanstone بزشریحی بنی بر عقاید ولفورد (ارتباط اصنام و دین بودا) انتشار داد . چندسال بعد مور کروف Moorcroft و تری بك Trebeck بامیان را همایشه نمودند (۱۸۲۴ مسیحی) از سال ۱۸۲۴ تا سال ۱۹۲۴ مسیحی چندین نفر دیگر از قبیل الکزاندر برن Alexander Burnes ، داکتر ژرارد D.Gerard (۱۸۳۲ مسیحی) هونیک برگر Honighberger شارل مسن Ch.Masson (۱۸۳۵ م) و غیره بامیان را عبور و ملاحظه نمودند ، درین میانه صاحب منصبان انگلیسی که سمت نماینده گی کیسبون حد بخشی افغان و روس را داشتند نسبتاً بامیان را بسهولت دیده و منجمه کاپیتن میلاند C.Mailland و تالبوت Talbot در حین اقامت بامیان (۱۸۸۵ م) یاد داشتهای قابل تحسینی از خود

بیاد کار گذاشتند ، هکذا ایضاحات مور کروف و تری بک قابل تقدیر میباشد .
 در سال ۱۸۴۲ مستر ونسان ایر Wincent.Eyre کروکی اصنام بامیان را
 بعد از معاینه تحریر کرد ، و در همان سال Lady-Sale و دخترش کاپی تصاویر
 دیوار و سقف مجاور اصنام عظیم بامیان را کشید ، با الاخره در قطار کسانیه که
 بمعاینه بامیان آمده انداز اسم دا کتر گری فیت W.Griffith با ایستی
 متذکر شویم که اخبار مسافرت اورا ز . مک - کله لاند J.mac-clelland
 در ۱۸۳۹ شایع نمود ، هکذا از نام دا کتر یاورسکی Yauorskii که نقل
 سفرش در ۱۸۸۲ منتشر گردید . اما مهمترین تمام تشریحات منتشره از انجمن
 شاهای آسیائی و جریده آسیائی انجمن سنگال (که راجع بآثار عتیقه بامیان نگاشته
 شده) عبارت است از آریتیکل مجله انجمن مذکور (۱) ~~که~~ بعنوان
 The Rockout caves and Statuesan Bamiyan (سمج ها
 و مجسمه های حجاری شده بامیان) در ۱۸۸۶ مسیحی شایع شده ، این آریتیکل
 شامل مقدمه کنل یول Yule مکانیب کبطان تالبوت نقل کاپیهای تولیدمشر
 هیتلاند و تشریحات ویلیام سم سن William Simpson میباشد .
 دا کتر گری J.A.Gray در سال ۱۸۹۵ برای اولین بار در کتاب
 موسوم به « اقامتگاه من در دربار امیر » کایشه عکس بت ۳۵ تری را شایع
 کرد ، و آخراً در سال ۱۹۱۰ مستر هدن در جلد ۱۱ خاطرهای انجمن آسیائی
 سنگال نقل آریتیکل فوق را انتشار داد . در سال ۱۹۲۳ انجمن روسیه از طرف
 کمیساریای ملی برای تحقیقات مابیت شرق نزدیک معین شد و پروفیسر بورو زدن
 JN.Borozdin که قسمت تاریخی صنایع و تزیاد شناسی آنرا اداره می نمود
 کتابی بعنوان افغانستان (حصه اول) بزبان روسی منتشر ساخت .

این مضامین و کروکی‌ها تا ۱۹۲۲ بهترین استادى راجع به بامیان شمرده می‌شد ولی از سال ۱۹۲۴ هیئت عتیقه شناس فرانسه دامنه تحقیقات خود شانرا در بامیان ادامه دادند و در نتیجه معلوم کردند اصنام عظیم بامیان در جدار سنگی متعلق به حدود سیوم طبقات الارضی است، (آخرین قصه مسافرت در بامیان با تصاویر آنجا در ۱۹۲۵ از طرف دکتر ترنک ل المانی در برلین انتشار یافت) ملاحظات عدم تکامل و سادگی طاقها و ساختمان اصنام و وجودیت سمججهای قدیم در جوار آن ظاهر می‌باشد که - سمججهای مربوط بقرن اول مسیحی و اصنام مذوب بدوره ما قبل عصر پنجم میلادی است . پاهای صنم ۵۳ متری را نادر شاه ترکمانه شهر توپ تخریب نمود . نمونه کوچک این اصنام در تمام دنیای بودائی فروخته می‌شد و عتیقه‌های کوچک قدیمه و جدیده آن در چین و ژاپان و تبت نمونه بت‌های بامیان را ظاهر نمود ، کارهای ساختمان زینه داخلی و در سمججهای صنم ۵۳ متری بوا حله هجوم اعراب نامحرم مانده است . تصاویر رنگه بامیان در صفحات رواق صنم ۵۳ متری از روی قیافت و وضوح با بردها و تصاویر گندهارا قرابت تامی دارد ، رو به رفته آثار و تصاویر بامیان مجموعه ارمطرح اریائی افغانستان و فارس و طبرستان هندوچین و یونان را نشان میدهد ، و هکذا نفوذ طرح بامیان در سایر ممالک بخاطر آمدن اریایی اسکال دره شاپور فارس که فتح شاپور را به امپراطور والریس نشان میدهد ، و قیافه که مسیوروتر M. Reuther در شهر بابل مشاهده و قریب به تصویر و رب النوع مهتاب - بامیان ، کشف نموده و امثالها ، کاپیهای این تصاویر و نسخه‌های وسیع بامیسان در موزه « گیمه » پاریس تهیه شده ، مشابهت این تزیینات بامیسان با تزیینات اسبابی مرکزی (کای رایل و غیره) اسباب حیرت است ، زیرا اختلاط و ارتباط عجیب طرح اریائی افغانستان و فارس ، هندوچین را ارائه می‌دهد .

مضامین هونستن می‌فهماند که تهاجمات هونهای سفید (درات هرطاه امناستن)

که یک قرن قبل از هونستن در درهٔ باریان سرکشیده بود ، هیچ يك خرابی و بی انتظامی اساسی و قصدی در معابد بودائی تولید نکرده است ، و هكذا این نظریه را در وقت ورود به گندهارا سیاح مذکور تصدیق مینماید و الحاصل سخنان منقوشهٔ بامیان بعد از سه چهای اجانتا و میران *Ajanta - miran* اسپای مرکزی قدیمترین نقاشی های بودائی است که تا حال شناخته شده ، و میتوان گفت آثار نقاشی بامیان اولین سخانی است که در مسیر بسط بودسم در جهت اسپای مرکزی مشاهده می شود . راجع بنفوذ آثار چینی در بامیان معلوم می شود نازمانیکه هندوهایین بودارا ترك نکرده بودند ، راهبین و زوار و صنعت گران در طول قرنهای درازی از بامیان گذشته بچین و یا از چین به هند سفر می نمودند ، و غالب مسافرین نقاش و روحانی آنچه از نقاشی و تزئینات متلونه و مختلفی که می دانستند نمونهٔ برسم احترام و یادگار در بامیان ساخته و میگذاشتند آری در چنین مقامی که تمام تمدن ها در آن جلوه می نماید ، محتمل است کم و بیش آثار کار تمام مکاتب نقاشی از قرن ۲ مسیحی گرفته تا سقویات اسلام در آنجا بوجود رسیده باشد .

اسلام از قرن هفت در ولایت غور پانهاد و تا قرن یازده مسیحی بکلی در تمام ولایت تعمیم یافت ، درین عیابه مدتی به کشهکش های مذهبی گذشت ، حصص مسلمان شده با آن قسمت های که هنوز اسلام را قبول نه نموده بودند از در بیگانگی داخل شد ، و ازین بعد است که ولایت غور در دو حصهٔ سیاسی غور و غور جستان منقسم گردید ، و در مقابل پادشاهان محلی غور (خانوادهٔ سور) حکمرانان محلی غور جستان ملقب به (شار) ها عرض و جود نمود . خانوادهٔ سوری غور از قدیمترین خانواد های حکمران ماقبل اسلام و لایت است ، فخرالدین مبارکشاه رودی مورخ اینخاندان شرحی بسوطلی از شجرهٔ

انساب قدیم آنها می نگارد ، بطوریکه فتوح البلدان و یعقوبی مینویسد ماهوی
 سواهی (منسوب بمخاندان موصوف) یزدگرد آخرین پادشاه فارس را بقتل
 رساند ، ماهوی در آن عهد نایب الحکومه ولایت سرو بود و در عهد حضرت
 خلیفه رابع رضی الله عنه بکوفه آمد ، حضرت خلیفه رشم به دهاقین واحاوده
 خراسان حکم نوشت که چپاً جزیه و مالیات قلمرو خود را باو بپردازند ،
 خود شبید جهسان گوید بهرام شاه سوری (یکی از پادشاهان محلی غور ،
 در عصر حضرت اسدالله بکوفه رفته و منشور غور را حاصل نمود ، بعضی
 مورخین بهرام مذکور را همان شهنشاه جد علای خانواده سلاطین قرن
 ۱۲ غور و بامیان دانسته اند که معاصر خلیفه چارم رشم بوده و بردست او ایمان
 آورده است . بعد از قرن ۱۲ تمام سلسله های سلاطین سوری و غوری که
 در هندوستان سلطنت کرده اند منسوب بهین خاندان سوری غورند که ما
 در آینده شرحی میدوطلبی بنام (افغان در هندوستان) از آنها خواهیم نوشت ،
 اما شهر های غرجستان برای حفظ موجودیت خود ها در عهد دولت
 سامانیان باینی از سلاطین آل فریقون (پادشاهان محلی جوزجین ... و لایت
 نیمه ، اطاعت نمودند و آل فریقون در تحت حمایت سامانیان قرار گرفته بودند ؛
 شهرهای غرجستان از خانواده حکمرانان وطنی غرجستان بوده و در تاریخها اثر
 تفصیلی از آنها موجود است . باکل حال اسلامیت ایشان را در عهد حضرت
 امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه قدم بنور نهاد ، و عبدالله بن عامر نواح غور
 غربی را فتح نمود و خالد بن عبدالله بحکومت هرات و غور ، فتوحه ماوراء النهر ،
 اما حمله های شدید عرب در اوایل قرن ۲ هجری (۶۷۰) توسط زوال اسد
 بن عبدالله در غور آغاز نموده و حتی بامیان در غور شرقی نیز معروض اینها گردید ،
 معیناً نتیجه قطعی حاصل نشده و بقول جغرافیا نویسندگان قرن دهم در آن عهد

غوریگانه و لایقی بود ، که از هر طرف محصور بممالک اسلامی بوده و هنوز مسلمان نشده بودند ، اصطخری مینویسد در زمان سامانیان فقط کسانی از اهالی غور مسلمان بودند که در جوار علاقه های اسلامی سکونت داشتند . در قرن دهم اقتدار شارهای غرجستان بدرجه ای بود که بقول یار تولد حتی مرورود (مرغاب) نیز مربوط به شارهای آنجا گردید .

حملات پیایی و محکم سلطان محمود غزنوی در قرن یازده مسیحی بکلی ولایت غور را سر تا سر مفتوح ، و اسلامیت را در آنجا تعمیم نمود ، یاد شاهان محلی غرجستان و غور و خانواده های مقتدر وطنی بسکی بی دیگری سقوط نمودند و آخرین شاه غور در آنکران محمد ابن سوری خودش را در دربار سلطان به نگیب زهر آگینی مسموم کرد و آخرین شار غرجستان ابو محمد ابن نصر (معروف به شاه شار) اسیر سلطان گردید . ازین بعد ولایت غور اسماً تابع دولت مقتدر غزنوی گردیده ولی اهالی همان هوای تحکم در سر داشت . عهد غزنوی تأثیرات مهمی در مورد غور نداشت معیناً شیوع اسلام که انقلابی در ماده و روح اهالی تواید کرده بود ، آهسته آهسته نضج گرفته و ولایت را مستعد پرورش فضلا و دانشمندان زمان مینمود . در قرن ۱۲ اقدام بزرگی از اهالی غور بروز نمود ، و خانواده سوربا طرح حیرت آوری به تشکیل قویترین سلطنتی در افغانستان پرداخت ، جهانسوز معروف دولت فرسوده و از هم ریخته غزنی را از پا در آورده ولایت غور را بمدارج ارتقا سوق نمود ، درین دوره ولایت غور توانست به تلافی خساراتی متوجه گردد که از قرن هفت بعد بآن ولایت وارد گردیده بود ، فیروزه کوه و بامیان جدید و سایر شهرها از قبیل کرمان و شبوران هریک در صحنه مدنیت و جمال عرض اندام نمودند :

افسوس حوادث سوء جهان با استیصال تمام این دولت درخشنده را از میان

برداشت ، در اوایل قرن سیزدهم آندوات خیوه که وفق سمت نایب الحکومه کمی افغانستان را داشت (دوره غزنویه) بهجوم آغاز کرد ، قدرت مهیب عسکریه سلطان محمد خوارزم شاه که آسیای وسطی را میلرزاند با قلاع سهیمناک خور و فغانیل گردید ، با الاخره آخرین شهید شاهان غور محمود بن محمد در ارگت فیروز کوه با ناکامی جان سپرده و خلف او بهاؤالدین سام فرار شد . ملک ابلجبال با بیان جلال الدین علی بن بهاؤالدین سام نیز پایه تخت ملوک هیاطله (شاهان غوری با بیان) را بمسند ار جان دادن به شهزاده معروف آسیا جلال الدین خوارزم شاه تحویل داد ، درین میانه هنوز سرداران مقتدر غور در صحنه هندوستان مشغول فرمانبرداری بوده و از حال زار قاب ممالکت یادی نمی کردند . قدرت و تسلط خوارزم شاهیان در ولایت غور طولی نکشید و متعاقباً (۱۲۲۲ مسیحی) نهب مغول میدان دولت مغرور را در خوارزم رانداخت ، سلطان مشهور خوارزم از راز اردوهای وحشی چنگیزخان فرار کرد ، و وایعهد جوان (جلال الدین) علت شایع افغانستان پناه آورده و غزنی سرکشی برای تشکیلات نایب عسکریه او قرار گرفت .

درین میانه ولایت غور مروض سیلاب مغول گردید ، و بنوعیکه مورخین شرق و غرب مینویسند قلاع متین و کوهستانی غور در مقابل حمله کر برتری مغول مقاومت سختی نمیکردند ظهور رسا بسند ، و چندین شهزاده ها و سرداران بزرگ و هزارها نفر سپاه مغول را بخلک هلاک میکند ، مغولها مجبور شدند که تمام قدرت پر وحشت خود را درین ولایت اعلیای نمایند ، و بعد قسمخبر اینولایت بقیمت صدمت بزرگی مغولها تمام شد ، اما سرنا سر ولایت نیز بر باد فنا رفت و اهالی قتل عام شدند ، اندیه و عمارات شهرم گردید ، و هزارها خانوار اهالی ولایت غور از قبایل سور گرفته تا اهن ساکن خود را گذاشته

بجانب حصص شرق و جنوب مملکت فرار کردند ، و بجز قسمتی کوچک آنها
بتاجار در دره‌های این سرزمین باقی نماند . باینسان بعد از تخریب مغول مشهور به
(موباک) و بقول رشیدالدین معروف (موکرغان) یعنی (قلعه نحس) شد ،
ارآن تاریخ تاچهل سال دیگر این شهر شهیر ویران و غیر معمور ماند ، و قرنها
میگذرد ولایت غور از آنها خرابیهایی وارد شد علم نمی نماید .

بهر حال بعد از آنکه مغول ولایت غور را اشغال و عساکر محافظ در دره‌های آن
کماشت ، سالیان چندی عبور نمود ، و عساکر وحشی مغول آهسته آهسته اهلی
گردیده ، و باقیای پریشان ساکنین آن سرزمین آمیختند ، و آن قسمت اهالی
خون مغول را جذب نمود ، که تا هنوز آثار آن در سیاهی عده از طوائف
آشکار و پدیدار است ، و هکذا بعد از مدتی از حصص زابل و سیستان طوائفی
در دره‌های خالی غرچستان هجرت کرده و رحل اقامت افکندند ، از اینجاست
که استتلاطهای طوائف مختلفه در داخله غرچستان شروع شده و بالاخره در تحت
اثر وضعیت جغرافیائی تشکیل یک وحدت وطنی بظهور میرسد ، همچنانکه
طوائف چرنشین غوری الاصل در حصص غور خرابی با آریانه‌های هرات
و ترکمان آمیخته ، طوائف جدیدی از قبیل چهارایماق و غیره بمیدان کشیدند ؛
این طوائف مختلفه عبارت بود از قسمتی عساکر مستعمراتی چنگیز خان که
در صفحات هزاره منقسم و باوجود اختلاط و حلول بطوائف سایر افغانستانی
هنوز بهمان اساسی قبیله‌وی معمولی خودها شناخته میشوند ، از قبیل دسته‌های :-
نکودری ، قره صوب ، شیرداغ و غیره . نکودری یک شهزاده چغتائی بود که
در معیت هلاکو خان مغول فارس خدمت می نمود ، طایفه نکودری در غرچستان
تاعهد باین مشهور بهمان زبان مغولی تکلم می کردند ، و بعد از زبان جدید وطنی را
قبول کردند ، معیناً لغات مغولی در لهجه آنها باقی ماند و همین جهت است که

بعضی محققین فرنگک از قبیل لیتوان لیچ و کابلنس زبان آنها را از حیث ترکیبات لغوی و طرز صرف و نحو از لهجه های زبان مغول حساب کرده اند ، هنگامی طایفه معروف بصرهائی که در سمت علیای مرغاب زندگی و با وجود تکلم به لهجه هراتی خود را از نسل مغول می شمارند :

همچنان مهاجرین زابلستان (ولایت قند هار) در ورود خود به غرچستان یا آمیزش بطوائف سایر ، اسم وطن اصلی خود را محافظه نمودند که تا امروز جسیبترین طوائف آنجا را تشکیل داده و هنوز بنام (راوی) یاد می شوند ، و بهین مناسبت است که غالب محققین مغرب لهجه حالیه غرچستان را نمونه از زبان زابلی قدیم افغانستان حساب میکنند و اسکاپیدی اسلامی انگلیزی این نظریه را تأیید می باید . قسمتی هم از شاخه طوائف پشه ئی ولایت کند هارا (درهای نجراو) درین هجرت به غرچستان شرکت کرده و با طوائف سایر در آنجا آمیختند ، و با اطمینان تغییر لهجه و زبان نمودند ، با مراتب مذکوره تا امروز بهمان اسم قدیم طایفه (پشه ئی) خوانده می شود .

اما طوائف سیستانی که وارد غرچستان گردیدند ، موسوم به (داهی) بودند ، در زمان اقامت بمسکن جدید خود ها نیز همان اسم سابق خود را حفظ کرده و تمام شعب تازه آنها کلمه داهی را در ابتدای اسهای جدید خویش گذاشتند از قبیل : - داهی زنگی ، داهی کندی ، داهی چسویان ، داهی فولاد ، داهی میرداد و غیره ، این عشیره داهی از قدیمترین عشایر سیستان است و حتی بقول مورخین فارس دهستان حالی به نام آنها (مردم داه) موسوم شده ، و بعضی چادر نشین های شان مثل مردم های داهی و درویشک ها در حوالی پاریس نیز سکونت گزین شدند ، کورش هخامنشی که بعد از غلبه بابل بمکه افغانستان پرداخت ، نیز از دست قبیله دها (شاخه اسکائی ها) کشته شد

(۵۲۹ - ق م .) مستر بیلو میگوید لفظ داهی یا دیسه در اسامی طوایف غرچستان يك اسم قومی است که شاید سراغ قوم داهای ماورالنهر را میدهد، آنها سردمانی بودند که در اوایل برخلاف مردم ساکا جنگ نموده و سپس با آنها در هجوم آوردن بایقطنه در زمانه میلاد شرکت نمودند .

بهر حال ترکیبات و ساختمان عضوی و بدنی طوایف حایه غور و غرچستان مدلل میکند که باستانیای قسمت کوچکی از اهالی غرچستان (که از روی تیب سر و ساختمان چشم و موی و دماغ و رخساره و زنج و قد نمایندگی عرق و خون مغل را مینماید) سا بر طوایف اینولایت رویهمرفته از زمره اقوام آریائی افغانستان بوده و در ساختمان بدنی اساساً يك نسل شمرده میشوند . آنهده مستثنا که گفتم نیز در مرور قرنها بنومی جزو لایفنگ وحدت وطنیه غرچستان گردیده اند که سوای سیاهی ظاهری، در اخلاق و روحیات فرقی با سایرین ندارند .

اما اسم هزاره و هزاره جات که تا امروز در مورد عموم سکنه غرچستان اطلاق میشود ، ابدأ نام ملی و قومی و تاریخی آنها نبوده ، اسمی است که در اوایل فقط مورد عسا کر مستملکاتی چنکیزخان (که در دسته های هزارنفری متقسم شده و در ولایت غور مقیم بودند) اطلاق می شد ، و میتوان این اسم را در سایر مقامات افغانستان که دارای اهمیت نظامی و محل سکناي عسا کر چنکیز گردید بودند ، یافت ، از قبیل مقام هزاره بر سرک مابین کابل و کرم نزدیک شترگردن ، و محل هزاره بربل سرکی که جانب نهر سهند می رود در نزدیکی شهر اٹک ، مستر بیلو این نظریه را تصدیق مینماید . و مسیو بارتولد میگوید : - اسم هزاره در مورد یکی از مهمترین قسمتهای عسکر مغول بکار میرفت ، و بعد ها در مورد مغولهای ساکنه غور معمول گردید . و معیناً اهالی غور و غرچستان تا هنوز خود را هزاره نخوانده و بلکه بهمان اسامی قبیله وی و دهاتی یاد میکنند از قبیل : - قلندر ،

مسکه، آه، اردری، باغ چری، ارز کائ، مالستان، اجرستان، چهار دسته
محمد خواجه، الودنی، بیسود، خواجه سری، گراب، چوره، چهار سینه
و غیره .

با کل حال بعد از حمله مغول بنوعیکه گفتیم مهاجرین جدید الورد داخله
افغانستان از قبیل :- نجر اوی، زابلی، سیستانی، مغول، و باشندگان قریبی
غوری و سوری و افغان باهم آمیخته، و جمعیت نویی در غور و سرخستان تشکیل
نمودند، و ضمناً لهجه خاصی مرکب از زبان زابلی قدیم و فارسی کوهستانی
افغانستان بین شان سر و ج گردید که لغات مغول در آن جا گروت . هر دو رمدن
تأثیر و ضعیف جغرافیائی این جمعیت جدید را وادار نمود، به تشکیل ریاست های
محلی به بردارند و رؤسای مقتدری پرورش دهند، و این آنمندی بود که معلوما
دروادی های کشاده و سر سبز سا بر حصص افغانستان مشغول تفریح بوده و دیگر
یادی ازین منطقه کوهستانی نمینمودند، اقتدار حکمرانان محلی غور و سرخستان
بحدی رسید که در وقت ظهور امیر تیمور فاتح مشهور بکلی مستقل و آزاد بودند،
و امیر تیمور در اینجا دوچار محاربات سخت و مقاومت های جمعی گردید .

جانشینان تیمور در افغانستان نیز مجبور بودند با اهالی شیخان غور و سرخستان
محاربات سختی نمایند . ازین بیجه تا قرن هژده مسیحی (طاهو، دولت های
ابدالی مرآت و هوتکیه و ابدالیه قندهار) ولایت غور و سرخستان همیشه
دارای استقلال داخلی بوده و از تجاورات مغول و فارس محفوظ و مستون مانده
است . در عهد دولت قوی شوکت احمد شاهی مجدد این ولایت به دست آمد .
مملکت شناخته شده، اهالی غور و رؤسای مقتدر آن در محاربات و فتوحات در
افغانستان، مجاهدات دایدالوصی بروز دادند، متأسفانه در قرن ۱۹ تبایات
دشمن ها و اغراض خوانین داخله و تعصب مذهبیه و قومیه، آتش هتق بر شعلی



و انقلاب را در نخطه با سلاطین آتش زده، و حکومت اعلیٰ حضرت امیر عبد الرحمن خان برای حفظ وحدت اداری و سیاسی افغانستان مجبور با اقدامات عسکری شد .
 علی ای حال بیاد باید داشت که ولایت غور و غرچستان در مرله قلب مملکت افغانستان بوده، و در صفحات تاریخ وطن عزیز مقام برجسته و با افتخاری را داراست .

تقدیر

نظر با اقدام قابل قدر ریاست تنظیمیه و مجلس بلدیہ قندهار راجع بهیصله و تصمیمیکه در خصوص تعمیر و ترمیم مرادات مبارکه در حال مشهور و نامی افغانستان اعلیٰ حضرت احمد شاه کبیر و جناب میرویس بزرگت گرفته اند ؛ انجمن ادبی تشکرات صیباہ خود را بحاج محمد گل خان رئیس صاحب تنظیمیه و حصران و کلاهی محترم بلدیہ قندهار نسبت باجای آثار رجال معاصر تا بنحی وطن تقدیر داشته این اقدام و احرا آن شانرا همیشه سطر محبت و قدر شناسی مینگرد . . .
 ما از حدای متعال آرزو داریم نظر بتوجیحات رفیقخواهانه اعلیٰ حضرت تباری سایر حکام و مامورین و ریاست های بلدیہ و ولایات و محالات وطن محبوب هر کدام دارای این افکار خیرخواهانه بوده و برای احیای اینیه و آثار تا بنحی و با افتخار وطن و مراد رجال معروه مملکت خود که غالباً در حالک های غزنی هرات ، باج ، عورات و دیگر قضاط وطن با وضع حا کساری و حال حرابی داده اند توجیحات و اقدامات غم حوارانه خود را بذل فرموده و ارین راه حدیقی شایسته تاریخ اجداد با مدار خویش نمایند .

تشکر

بعضی محلات و حرابید مهمه تورك و ایران ، اسمی از محله کابل برده و تقریظی نموده اند ، محله کابل توسط این مختصر تشکرات خودش را بحرابید شریعه مد کور تقدیم میکند .

یاد آوری

حضراتیکه با اشتراک سال دوم مجله کابل متمایل باشند قبل
اختتام سال اول با ایستی ورقه اشتراک و رسید معاوضه قیمت سالانه
مجله را بدفتر انجمن ارسال فرمایند و الا مجلات سال دوم بخودت
حضرات نخواهد رسید. (دفتر انجمن اسی)



محل اسم مش



شماره دوازدهم

شماره است ماهوار، علمی، ادبی، اجتماعی، تاریخی

ادرس

محل اداره: حاده ارسکوب، انجمن ادبی
 در تحت نظر انجمن ادبی طبع می شود.
 محابرات با انجمن نیست
 عنوان تلگرافی: کابل، انجمن

اشتراك سالانه

۱۲ اعلی
 ۱۴
 یروندا اسکایسی

رایگان

اصف قیمت

کابل
 ولایات داخلی
 خارجی

طلبة معارف و ان که حاضر بره های ۳، ۲، ۱
 باشد

سائر طلبه معارف وطن

فهرست مندرجات



نمبره	مضمون	پاښنده	صفحو
۱ :	ما و مدنيت	علام حيلاني خان اعظمي	۱ الی ۷
۲ :	محریر و تقریر ما	سرور جويا	۸ ۵ ۱۳
۳ :	شاعره افغان	سرور گروبا	۱۲ ۵ ۱۷
۴ :	کابل	حيات مسعودي	۱۷ ۵ ۱۹
۵ :	معارف و معارف پرودي	افغاني	۲۰ ۵ ۲۵
۶ :	پېغام به محصلين افغان در مغرب	عبد الرسول حسن جبران هو - ل	۲۵ ۵ ۲۷
۷ :	فضلاي فراموش شده	عبدالله خان افغان ه س	۲۸ ۵ ۳۰
۸ :	مزاياي اسلام	احمد جايدان د، ل	۳۱ ۵ ۳۸
۹ :	سحن ه نژاد نو	دوكتور محمد ادهام	۳۹ ۵ ۴۱
۱۰ :	عقايد مصريهاي قديم	ترجمه احمد بي بي خان د، ل	۴۲ ۵ ۴۴
۱۱ :	افغانستان ونگاهي بتاريخ آن	بيبا	۴۵ ۵ ۵۰
۱۲ :	انصاوير ه		
۱۳ :	فهرست مندرجات دوره كمانه نديه كابل		



آدرس

عمل اداره : جاده ارگک

انجمن ادبی

عنوان تلگرافی : کابل انجمن

مخابرات : با انجمن

مجله کابل

اشتراک

کابل : ۱۲ افغانی

ولایات داخله = ۱۴ »

خارجه = نیم پوند

انگلیسی

طلبة معارف نصف قیمت

مجله ایستادگوار : علمی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

۱۵ ثور ۱۳۱۱ ش = ۴ می ۱۹۳۲ م

تلم علام جیلانی خان (اعظمی)

ما و مدنیت

مجموع و سایل و اسبابیکه راحت و زندگی کنانی اجتماعات بشری را تأمین و وقایه مینماید تمدن است ! این تمدن تقدیر مراتب خوبی ، تجلیات ، تسهیلات ، تشریفات خود عالی متوسط ، ادنی شناخته می شود مثلاً : و سایل و اسباب راحتی و زندگی ، مال را قبه مغرب بمالک مشرق رجحان دارد لهذا تمدن آنها نسبت بشرق بهتر است . اما مقدار تمدنیکه از درجه ادنی هم کمتر است نمیشود آنرا تمدن نامید بلکه بدویت و بربریت بآن اطلاق کرده می شود : مثل حیات بعضی اقوام افریقائی .

تمدن هر ماتی زائیده اخلاق و فطریات آنهاست ! نوع شریف بشر فطرتاً مدنی و در مبارزه با حیات یا زندگی درین کره خاکی از ایجاد و ترویج یک تمدنی مطابق بروحیات و اخلاق خودناگزیرند ! ازین جهت است غالب ملل

صفحه (۲) سال اول - مجله شماره (۱۲)

گذشته تاریخی هم بقدر مراتب اخلاقی و درجات زندگی خودشان دارای يك تمدنی بوده اند . لهذا در صورتیکه این تمدن مولود اخلاق و فطرت خود نوع بشر است اساساً منقسم می شود بتمدن مادی و معنوی که اول الذکر اثر و ایجاد یافته دست خود انسان و مؤخر الذکر مؤثر و عامل و کار فرما در عقل و اراده و اخلاق آن میباشد . تمدن در اقوام مختلفه جهان دارای تفاوت و تباین است و هر قوم لابد نفاست و عظمت مقام آنرا نسبت با ستمداد و ذیلت فطری یا مقتضیات محیطی و اخلاقی خود شان توجه و ایجاد می دارند .

مبایست حسی و اخلاقی یا تفاوت قریحه و ذوق و با سینه بکلیت نژادی ، مقتضیات فیزیالوجی ، سایکلو جی ، مواقع جغرافیائی اقوام بوده و در تحت این مؤثرات وجود می یابد . اجتماعات بشری مقتضی مسایل فوقی موجود بکدام نظامات و وسایل و اسباب مدنی می شوند .

این نظام و اسباب تا وقتیکه امور عقلانی و حسی شان همدا رج علی نری نرسیده باشند نزد آنها خیلی مطبوع و محبوب است ؛ هنگامیکه نحوالات فکریه یا مقتضیات های علمیه در بین آنها شروع نمیشود ؛ عقلاً تمیج و حسن آن تمدن را منجمیده و قسقی از اثراتیر یا اثریم می نماید ، ولی با آنها تمدنی که نزدیک قومی عزیز و محترم است ملبأ نزد ملت دیگر کلیاً یا بعضی از آنها ممکن است منشور و نامطبوع واقع شود .

تباین این ذیقه در اقوام جهان که نباید عموماً يك تمدن واحدی را بپذیرند تابع بتاثرات همان اختلاف اخلاق و روحیات و ساختن دماغ و همکاری آنهاست که فطرتاً قدرت آنرا متمایز گردانند .

انسان ممکن است در زیر تاثیر اعتیاد و مرور زمان زندگی و تربیه در يك محیطی تا اندازه های زیادی تمدن بیگانه را قبول کنند ولی تمدن نمیشود که

بکلی دست از مجموع مقتضیات فطری و اخلاقی ملت و محیط خود کشیده عمو و مستشرق تمدن ملل بیگانه واقع شود :

ولی در صورت مرور يك زمانه طولانی در يك محیط بیگانه و ایجاد سلسله توارث ممکن است ذائقه و اخلاق قبول این تغییر را بتواند . وقتها که یک نفر مشرقی در غرب می رود هر چیز را بکمال میل می پسندد ولی اگر روی کدام چیز ملاحظه میکنند چند قسم طعام مختلفی چیده شده و بعضی از آنها دارای مزه و کیفیت طعام مشرقیست طبعاً آنها را می پسندد در صورتیکه آن طعام نزد اشخاص مغربی چندان مطبوع نباشد .

کذا ممکن است در مرور وقت و تأثیر عادت و زمان موزیک مغربی روح یکسفر مشرقی را متاثر ساخته بتواند ولی همینکه از کدام جهت صدای نغمه موزیک مشرقی شنیده شود طبعاً رشته های جان سامع مشرقی مهتر شده و او را بشود بکیفیت موزیک ملی بی خواهد گردید .

چند سال قبل در یکی از جرائد فرانسه نوشته بودند :- هیچ مشرقی مغربی و هیچ يك مغربی مشرقی نمی شود (این ادعای نویسنده مذکور واقعاً با اساس همین نظام موضوعه فطریست که چون هر قوم مطابق اخلاق و روحیات خود موجود يك تمدن جدا گانه میباشند لابد تمدن يك قوم افراد ملت دیگر را بکلی استیلا کرده نمیتواند .

طوریکه در بالا گفتیم تمدن زائیده اخلاق و روحیات اقوام و نظر بمراتب بستی و بلندی فکر و اخلاق و عادات آنها دارای مراتب و درجات مختلفه است پس این تمدن رشد و صحت ، امراض و عللی هم دارد . مهم ترین صحت و اصلاحات یا امراض تمدن استیلا و غلبه قوه بستی بشوم دیگر که خواه این استیلا بوسیله قوذ سیاست و عسکریت صورت گرفته باشد یا بواسطه مهاجرت های مهم که يك

صیحه (۴) سال اول به مجله کابل شماره (۱۲)

کنه زیاد از نفوس بشهر و دهاری برود با یک مرتبه جاگزین میشوند . بر علاوه دیانت هم تعلقاتی با تمدن اقوام داشته و بوسیله آن عده از تمدن اقوام اصلاح یافته یافته می تواند ؛ یعنی چون اثر مستقیم دیانت باخلاق و روحیات است و تمدن هم زاده همین کیفیت طبیعی است در بنسبورد تمدن اصلاح و نفیری می پذیرد . اینک استیلا و آمیزش اقوام بهمدیگر شان سرپی اصلاحات یا وجود تغییرات تمدن می شود این امر وابسته بمقدار ترقی تمدن و صلاحیت علمی و اخلاق قوم نو وارد است چنانچه تمدن و می ها بوسیله جاگزینی و آمیزش بربری ها متعرض شد با انکس استیلائی فاجانه صرب سرپی اصلاحات و ترقی مملکت فارس گردید ، نفوذ جهانگیرانه ملل اروپائی در خاک های مفتوحه موجود اصلاحاتی شد که از اشتراک این تمدن جدید و قدیم ؛ تمدن مطبوع و نویی را بوجود آورد که هم مغربیان و هم نوریان همان خاک آنرا می پسندند .

بصورتیکه اعتیاد و اکتساب مؤثر در اخلاق بوده و میتواند اصلاح ذمابیم با ایجاد معایب کند عین آن در مورد تغییرات مانی تطبیق می شود ؛ به اینجهان و قبول يك زندگانی عالی یا نی محتاج بنفاست سابقه بازشقی عادات و مزاج ملاتین آنست و این هر دو کیفیت از منبع اخلاق و روحیات تراوش می نماید .

وقتا که ما بتمدن و حیات گذشته چند هم رقبیل خود نظری انداخته و توضیح آنرا از صفحات تاریخ اسلاف و آثار باقیاننده روی خرابه های خاک وطن جستجو می کنیم می بینیم موافق بسابقه سکری و مقتضیات فطری امروزه ما در شش و نیم صد سال قبل دارای يك تمدن و زندگی عالی خیلی مطبوع و محبتی بودیم که حیات امروزه و طرز معاشرت کنونی ابدأ با خوا هشتاد فطری و اخلاقی ما موافقت نداشته و بکلی با ما بیگانه می نماید .

تمدن یا حیات امروزه را دست حوادث و مجبوریت زمان پمانه تحمل کرده و ما

مجبوریم بطور اعتیاد در تحت تاثیرات آن زنده می کنیم؛ گر چه ششصد و پنجاه سال است ما تمدن و حیات مطلوب خود را فاقد شده و در تحت نفوذ و سلطه يك تمدن معلول و يك زنده گی مغشوش که فطرتاً از آن متفریم و بان امرار نماشیم؛ باقی مرور این زمانه علاقه نسبت باین طرز زنده گانی در قلب ما قائم می کرد؛ ولی ملاحظه می کنیم عوام و خواص ما با اینهمه مرور زمانه تفرق در خاطر داشت و ازین تمدن روحیات و اخلاق عالی و فطرت بلند شان بیزار و دایماً در جستجوی يك زنده گانی آبرومندانه و نوینی می باشند. اینک هموم طبقات ما چرا يك باره این بار محنت را دور نینداخته و تبدیل امور زنده گانی از وضع حاضر بیک طرز عالی مبادرت نمیکنند؟ جواب این سوال روشن و معلوم است؛ چه عدم اصلاحات امور اقتصادی، فقدان علم و تربیت، مخصوصاً عدم امنیت که در هر عصری چندین سال عمر ملت ما را بکشتار و خونریزی های مدهشی معطل و مضطرب گردانیده البته عامه ملت ما را از نیل بسعادت يك حیات عالی و اصلاحات عمومی مدنی بایستی بی نصیب می ساخت؛ ولی نمونه این استعداد و قابلیت عالی مدنی را مادر بعضی افراد کنونی ملت خود و مخصوصاً بعضی قسمتها را بطور عمومی نشان داده می توانیم:

ملت ما در نظافت منزل عموماً باستانی يك قسمت کوچکی علاقه دارند؛ خانه های محقر و کلبه های دهاتی خودشانرا سال دو سه سراتبه با گل های سفید یا زرد استر و سفید می نمایند غذاهای با کیزه ولی ساده میل می کنند. پختن غذا در حوضه نظافت و پاکیزه گی و نظافت ظروف طعام در همه اهالی و باشندگان قریه جات و دهاتی ها و چادر نشین های ما عموماً رواج و باین مسئله خیلی توجه داشته بنظافت اهمیت میدهند. صفوت اخلاقی، عفت نفس، شجاعت، سخا از بجزات عامه ملت ما بشمار میرود.

نظافت بدن چه از نقطه ایجاب مذهب چه از قسم عادت سلیقه عمومی ملت
 ماست ، ولی یکمقدار زیاد معایبی که ما را استیلا نموده و نمیگذارد مطابق باصل
 فطرت خود بطرف يك تمدن عالی رهبرشوییم همانا عبارت از عادات و ملکات است
 که بعد انقراض تمدن گذشته ما آنرا مهاجمین چنگیزی بملکت ما ارضان آورده
 یادگارهای سؤ اخلاق و ذمات خودشان را در نخاله باقی گذاشتند . قسوت
 و بیرحمی ، قناعت با بیستی حیات عدم شفقت و محبت ما علاقه نداشتن بجماعت ملی ،
 شرارت ، دزدی ، پابندی باوهم و خرافات ، نظام ، عدم اعتماد ، و غیره ذماتیم
 کلیتاً فطری و مقتضیات اصلی اخلاق ملت ما نبوده فقط این ذماتیم مخصوص و
 متعلق به و حتی های مهاجم آنروزه بوده است که طبعاً هنگام غلبه در کشور ما
 و یا دیگر ممالک شرقی را که استیلا نموده بودند این تخم فساد را کاشته اند .
 وقتا که ما بعضی افراد بجا حه خود را ملاحظه می کنیم می بینیم در تنا اثر
 صحبت یا اشخاص عالی یا جوامع مدنیّه عالیّه یا بوسیله تحصیل و آشنائی بهاری خیلی
 اصلاح شده و دارای يك امتیاز فاحشی نسبت بدیسگر هموطنان خود می باشند
 بالعکس این تفاوت اخلاقی و اجتماعی باستندای فضایل عالی و فی بین طبقات عالی
 و متوسط یا طبقات متوسط و ادنی شهری ها کمتر دیده می شود ؛ آنگاه آن ادعای
 ما تثبیت می شود که چون غالب ذماتیم اخلاق و قبول زندگی های دنی فطری
 ملت ما نبوده اکناسیست که از يك ملت بسب بیگانه ها از حیده و نشان است
 بوسیله و اکتساب يك اخلاق و زندگی صحیح تری عودیت اخلاق موجوده خود
 شان را تصحیح کرده ترك عادات ردی و ذماتیم صریح را کرده بتو . . . ؛
 ازین رو ما بااستمداد فطری خود امیدوار و يك آئینه درخشنده را انصاف
 کشیده می توانیم ، ما امیدوار و متیقنیم برخلاف بیی اقوامیکه دارای اخلاق
 و فضایل ارثی نبوده و علوم و تمدن عصر در وجود آنها به شکل تازی می تواند ؛

صفحه (۷) سال اول - مجله کابل شماره (۱۲)

مات ما بواسطه این نجات فطری و قریحه عالی نژادی و صحت اخلاق طبری خود در صورت اجرای تربیه و تعلیم صحیح و معارف عمومی و آشنا شدن بتمدن با کیزه و بی عیب عصر زودتر از بسی اقوام مشرقی بدرک سعادت مستفید شده و در راه تمدن عالی و بک حیات مسعودانه بدون هیچیک موانع و مشکلاتی مشی کرده بتوانند .

لهذا نظر بدلول فوق صریحاً بیان اجتهامی مای توانستار زمینه مساعد و استعداد قابل مدت خود مطمئن و امیدوار بوده و با عشق و علاقه مخصوص خود و توجه کاملی تخم سعادت و تمدنی را که با کیزه و از موانع اخلاق و روحیات ما بعید نباشد در مزرعه آمال ملی گشته و نتایج مسامی و زحمات خود شایسته هر گونه سعادت ملی و ضمناً افتخار و نیکنامی خود ، انتظار داشته باشند .



بقلم سرورخان جويا

تحریر و تقریر ما

انسانها در عالم هستی چه از وجه لوازم زنده گانی و چه بسبب احتیاجات مدنی ناگزیر است گفتن و شنیدن یا خواندن و نوشتن را و سایر ظهور و منکورات باطنی و تخیلات درونی خویش قرار دهند .

چه همبناطوریکه قوه ناطقه شاخص شرافت نوع انسان از حیوان شناخته شده و بهاها ازین راه اهمیت ثابت میکنند ، گفته میشوند فضیلت سواد هم براتب خود در جهان انسانیت ، تبار علویت انسانهای با تربیه از ذنات جهال آنها واقع میگردد . گرچه نطق و بیان بصورت ظاهر در همه ارتقای انسان را بر حیوان نشان میدهند ولی در عین حال مشاهده میکنیم بقدری که انسان گویا بر گنگ و بینار بر کور در جامعه یک وجهانیت است بهمین اندازه اهل فضل و سواد ابقی بر بی سواد آنها اختصاص و برتری دارند .

غرض گذشته ازین که بخواهیم فضیلت اهل سواد را بر بی سواد قایل شویم باید گفت تقریر و تحریر یا با اصطلاح عوام نوشتن و خواندن و گفتن و شنیدن ، هر دو جنبه از واجبات زنده گانی و لوازم مدنی بحساب میروند ، بلکه این حواشی بشری هر قدر بوضاحت و سلاست یا منطقی تر ادا شوند همان اندازه در موارد لازمه کار گر و موثر تر واقع خواهند شد ، چه وضع و صورت ادای این احتیاجات و مقاصد انسانی بر طبق مقتضیات فطری مابقیات امم بسببک های مختلف ظاهر شده می شوند ، یعنی لهجه ها هنگام تکلم از جنبره های نمایان زیر و بم بیرون آمده مسودع میکنند و کلمات و جملات در نوشتن از اقلامی بعارض رسایه های

متنوعی برشته های تحریر کشیده شده و بصحایف کاغذ صورت نقش و رسم می بندند .

خوب وزشت تحریر و تقریر یا فصاحت و سلاست گفتن و نوشتن هر قومی را بلهجه و آهنگ متداول و سبک و اسلوب مروج فی مابین آنها میتوان شناخته و تعبیراتی نمود ، مثلاً هریان خوش یا موضوع غم انگیزی را انسان از لهجه طیبی و زبان مادری يك قومی بشود بیشتر حفظ برده یا متأثر و مجزون میشود نسبت بشخص خارجی که عین همان موضوعات و بیانات را بزبان آن قوم ادا کند ، همچنان سبک تحریر حتی غیره و ضمیمات رسوم و آداب مخصوصه يك قوم بطور تقلید چندان مایه حفظ ولذات اهل ذوق اقوام دیگر واقع نخواهد گشت بیوقع نخواهد بود يك بیتی را هم حسب معمول ملك خود ما درین مورد دلیل بیاوریم :

هر کس بوضع خویش عزیز است و محترم از شیر جمله خوش بود و از غزال دم بدبی است است اگر بطور معکوس دم غزال را بشیر و یا جمله شیر را بغزال نسبت داده و تعریف کنیم بسیار بی نزاکت خواهد شد .

در وطن عزیز ما افغانستان اگر چه زبان ادبی و رسمی ما فارسی است ولی همه هموطنان ما متحمس شده باشند که تلفظ و تحریر معموله ما بمناسبت فارسی متداوله جاهای دیگر يك وضع و اسلوب مخصوصی دارد که ما ها اگر همان لهجه تلفظ و سبک تحریر خود را حفظ نکرد و بسلیقه دیگران پیروی کنیم گویا نزاکت های لازمه زبان خود را باخته خواهیم بود .

بالخاصه از عرصه های بیست و بیست دو سال پانطرف که نهفت های روحی و انقلابات ادبی بیشتر درین سرزمین بسط یافته و خطابه های بسیاری از ناطقین شنیده و آثار قلمی از نویسنده گان وطن نوشته شده بسیار دیده میشود

که ما در هر چند سال کمی يك سبك و اسلوبی را در گفتن و نوشتن اختیار کرده و یاز آنها را تغییر داده ایم ، این تغییرات خواه در اثر بدوکار و شروع آنها ضات فکری و تیقظات روحی و خواه عدم فرصت و فقدان وسایل و قابه این تراکت های ادبی بوده باشد هر حال تا کنون در بعضی نقاط مملکت خود به برخی صحبت ها و سرقومانی بر میخوریم ~~مگر~~ فارسی و طغی را مخلوط شده میبایم ، اگر چه تا اندازه به ناسامبسات اختلافات وضعیات جغرافیائی که شامل ماسردم افغانستان است باید هم اثر تنوع در گفتار و نگارش ما باشد چنانچه خودنگارنده اینستاور هم اعتراف دارم که اغلباً در زیر این تاثیرات آمده و بکلی هیرا نیستیم ولی فعلاً که دارای يك انجمن ادبی میباشیم میتوانیم و طریقتاً این موضوعات را بطور دایم زیر دقت گرفته و همیشه متذکر شویم تا بهر دور ایام اشتباهات ما اصلاح شده و مستعداً يك سبك و اسلوبی را که بعضی از نویسندگان و ناطهین و طغی ما تا کنون در گفتن و نوشتن خود محافظت کرده و بشیرین ترین و ضعیف در موارد لایزمه ادا مینمایند سایرین ما هم بصومیت پیروی کرده باشیم .

چه اساس سخن گفتن و استمداد نوشتن در زبان فارسی و چینی ما ...
 موجود است فقط نواقسی که جزئیات گفته بشود و عملاً ... ما ... کرده
 توانسته است ازین قبیل بشمار ببرند :

اولاً يك فرق کلی بین گفتن و نوشتن داریم که آنچه در زبان مریکوز ...
 در روی کاغذ رقم میشود هیچ يك شباهت اساسی پیدا نکند خود مدونه و ...
 تفاوت بواسطه که نوشتن ها جنبه ادبیت نبود کرده و ...
 در تمام السنه اقوام عالم وجود دارد ، بلز هم میتوان به احسن ...
 بین ما تفاوت شفاهی و قلمی قوی تر است و امر بر میورد نرف ...
 ملل مترقیه را شویر کرده و این تفاوتی را بین آنها کرده ...

کتر سازد .

اما در عین زمان نباید منکر سعی و عمل شده و دست از کار بکشیم یا معطل نصیبیم معارف شویم به قسمی که بعضی افراد درین جامعه بدون یک تعلیم و تربیه اساسی تنها بوسعت مطالعات و جریانات محیطی منور شده و ضمناً قدرت نوشتن یافته اند ممکن است در تلفظ خود هم مراعاتی کرده از گفتن برخی کلمات بی معنی و بی مورد خود داری نکنیم و همانطوریکه صحیح می نویسیم صحیح هم تلفظ نکنیم مانند : سیو (سیب) او (آب) قبض (قوس) افتو ، ما حنو (آفتاب ما هتاب) میگویم (میگویم) کدن (کردن) و چندین صد الفظ دیگر تارفته رفته تلفظ ما هم مانند تحریر کتر تصحیح شده و یک رنگ و رونقی اختیار کند ، چه در بسیاری نقاط دنیا که اهالی آنجاها به تلفظ صحیح آشنا هستند در اوقات صحبت و گفتگو کردن بزودی و سهولت اهل سواد و بی سواد آنها چندان فرق نمیشود .

دوم - استعمال کلمات اجنبی در گفتن و نوشتن و مخصوصاً تقلید و تعقیب الفاظ و آهنگی که بیک ملت دیگر اختصاص تامی دارد در بین ما من غیر احتیاج هیچ لزوم اشاعه نخواهد داشت ، مثلاً کدام کلمه لاتینی با آنکه بین المللی معرفی شده و ترجمه آن را بالکل در فارسی نداشته باشیم اگر عین آن نوشته شود بار هم از رهگذر مجبوریت گفته خواهد شد ولی اگر برای شهرت پسندی یا غیره هوسها فارسی وطنی را آمیز و یا مخلوط با کلمات غیر ما نویسی بهمازیم البته باعث اشکال چندی خواهد شد علاوه بر آنکه قارئین داخلی ما که بزبان خارجی آشنا نباشند نخواهد نمی توانند تنها بحرك و مشوق ذوقیات و مصالح اعمال سایر نوجوانان هم شده نخواهیم توانست ، اما تعقیب بعضی الفاظ و تقلید آهنگ آن اگر چه فارسی باشد چون شباهتی بیشتر به ترکی و هندی و ایرانی میسراند

صفحة (۱۲) سال اول - مجله کابل شماره (۱۲)

مانند (فقط) مثلا کسی می گوید (من میرقم فقط کار دارم) یا چونکه کار دارم ، ممکن است در عوض (فقط) (لاکن) (مگر) و غیره الفاظی که لهجه وطنی را تغییر ندهد استعمال کنند همچنان کلمات غیرت کار و تسبیح و مساعده و وصدهای دیگر که موردی در زبان وطنی ما ندارد . یا بیک هموطن خود خطاب می کنم افندم ، رجا دارم ، تشکر ادرم یا البته دیگری میگویند (ما را ملو و مرا هم خبر است) ممکن است گفته شود (میفهمم ، بمن هم معلوم است) و نیز آهنگ و الفاظ دیگری مانند قربان ، چه جور ، همچو آنجا نم ، همان شما دارد و میرد ، و صدها الفاظ دیگر که از طرفی ملاحظت نمود آنها بر زبان خود آن اقوام اختصاص دارد و از طرف دیگر بعضی کلمات روحیات مردمان افغانستان از آن بخوبی طراوش ندارد هیچ خوشهائی و زیندگی نخواهد داشت اگر در گفتن و نوشتن آنها مبادرت ورزیم بلکه اگر ما سعی کنیم آنها را بزبان فارسی معمول خود حل کرده بتوانیم و از استعمال لغت و لهجه فارسی دوری گزینیم معاصر تا زبانی زبان خود را بهتر حفظ کرده و نماندند از خد مانی انجام داده خواهیم بود .

سوم - تکرار تلفظ بعضی الفاظ در وقت سخن گفتمی که در عوام ما نکیه کلام مصطلح است اکثر آن معنی ندارد چه طوریکه در نوشتن چون ، اینها ، بنا بران و غیره کلمات ربطیه ازین قبیل تکرار میشود باعث بامعنی بودن یا بی نژاکت بحساب نیست ولی نکیه کلام های گفتار در عوام و نیکه کلام یا بندش زبان مانند ! فهمیدی ، فکرت است ، هشتاد ، هشتاد ، مدعا ، بجز ، هوش است و امثال آنها بکلی وضعیت لغتی و بیان را تیره و تار و باعث را از بین سخن گم میکند .

چهارم - اغراب کلمات و جملاتی که در فارسی بانها معمول است و در زبان

عوام هم مفهوم و معنی خاص دارند ولی نویسندگان ما وقت نوشتن و ناطقین هنگام گفتن آنها را قبل ذکر نمیدانند مانند کپ ، کشال ، پیچ ، چیلک ، بز ویر ، بهشت طری ، پکا ، شام کسوکم ، صبح مردان ، چراغ روشن ، ننه طب ، برت پوست ، لکنو ، لب لنج ، وغیره کلماتیست که وطنی و بامنی گفته میشود و ما باید از استعمال آنها بجهالت کشیده یا اسباب توهین ادبیات خود بپرهیزیم .

درین يك قسمت عباراتیست ~~سکه~~ باید آنها را ترك کرده مانتعقب میکنیم و بنا قسمت مضموهائی را که باستانی رواج داد محوش میسازیم اقلأ اگر نتوانیم معنیائی را که از فدی گرفته ایم کلمات لازمه را از آنها چیده و مابقی را صرف نصرتا به هیچ لاری نخواهد بود بکلمه کلمات و جملات خارجی نوی را به تقریر و عربی مانت برود و تحویل نماید

گفتنیاً هموطنان عزیز هنگام گفتن و نوشتن این جزویات را کمتر غرور و درین عرصه در این حساسات را که پیش از وقت و خبرخواهانه بنام اصلاح در قید دانش آمده بعضی بهر تصور میکنند ممکن است بجاها جرئت نوشتن بیشتر به شده و نه مدارا نماید هم ثابت گردد



صفحة (۱۴) . بیال اول .. مجله کابل . شماره (۱۲)

پنم سرورخان گویا

شاعره افغان

پایه از خوشبخت ترین شعرای این وطن است زیرا شرح حالش تا اندازه روشن و تاریخ اختتام دیوانش همین و خود باذقت تمام تاریخ تولید و محل زندگی و سالهای تحصیل علوم و آغاز شاعری و غیره عوارض حیاتیة خویش را در آخر دیوان خویش ضبط کرده است . اهمیت شخصی و رواج شعر او در زمان حیاتی حسب میل و خاطر او بوده است .

اعلیحضرت تیمور شاه «نزلت نیکو و مقام ارجمندی برایش داده و زاد کن افکار او را بدیده تقدیر و استحقاق نگریته از صلوات متواتر و گرانبهای خویش او را همیشه سرور و محظوظ داشته است قسمت مهم دیوانش که حاوی طرح بخش ترین آهنگ های شعر اوست رهین احسان و بخشش های شاهانه اعلیحضرت تیمور شاه است از مطالعه دیوان خطی او معلوم میشود که تعصبات برداشته خود را از قبیل صرف ، نحو ، معانی ، بیان ، تجوید ، علم فقه و تا اندازه علم حدیث و کلام و غیر شعوبی که مربوط به ادبیت و متداول عصر بوده است در محله که موسوم به محل بونجی ها بوده از علمای آن زمان تحصیل نموده است و از آغاز سال بیستم عمر شروع به سرودن اشعار نموده و اولین فردی است که سروده است فرد ذیل است که بعد از رویت هلال ماهی اول بهار کبیرب شامگاهان کابل و کناره های افق گل فام آن را بحضور اعلیحضرت تیمور شاه بدین کلمات تصویر کرده است .

شفق رالاله کون دیدم نماز تمام در گردون مگر خورشید را گشته که داور دامن پر خون

بعد ازین تاریخ به شاعری مشغول شده تا اواسط عمر خویش که سهاحل
 ۳۵ و ۴۰ باشد يك قسمت دیوان خود را که شامل قصاید و غزلیات دور،
 جوانی و شاد کانی حیات است بانجام رسانیده است و قصیده که در سب زفاف
 و تزویج شاه محمود سروده از امیان قصاید درست و به قیده بنده غیر الزامی
 گنجوری ندیده سلطان سنج ساجونی تا کنون هیچ شاعره بدین سلاست و
 روانی قصیده نگفته است با آنکه اشعارش از نجات فلسفی باریست ولی يك
 سلسله احساسات آنهمین شاعرانه و عواطف و ترقی قالی او را همیشه در هر زمین
 استقبال کرده است و قصاید خود را مانند شعرای ترکستانی بعد از اشیب و تفضل
 و حسن نظامی مدح محمودی خانه داده است .

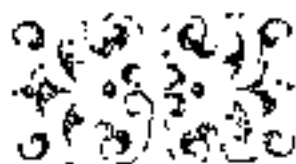
ولی امسوس که جور آهنگ در شک زمین نگذاشت که حیات خوشی بر سر برده
 و سنت جوانی خود را بیهوده و تخیل رساند ، لاجرم بخش ثانی دیوان او
 دور از نسبه حیرت او دور حنی - روز و سگداز و دقایق تاریخ و سوانح ناکامی
 این شاعر به سیه روز را در برگرفته است و از آنجا که بگانه کوکب اقبالی یعنی
 فرزندان جوان و لاله رنگی را برای او میخواست رو باهول گذاشت و
 در همین جوانی در مریه شده است به سنت بر آتشی شاه محمود را داشته و به
 عمر هر دو بر سر سینه که در دست دشمن همه شهیدان نوشید آنها
 در این و آن وقت در سوزن و هوی که در می محمود بگردد و بپاش خونخه
 و رانده به سینه او بگردد و در بدنه نصف دیوان خود را آنجا مقرر
 در شاعرانه و کس که در این و آن وقت در دست دشمن نوشید آنها
 در این و آن وقت در سوزن و هوی که در می محمود بگردد و بپاش خونخه
 و رانده به سینه او بگردد و در بدنه نصف دیوان خود را آنجا مقرر
 در شاعرانه و کس که در این و آن وقت در دست دشمن نوشید آنها

اعلیحضرت امیر عبد الرحمن خان و اهنام احمد جان خان الکوژانی در مطبع
سلطنتی کابل طبع شده است بادیوان خطی او که بعد از تصحیحات زیادی بدست
آورده ام تفاوتی زیادی محسوس می شود در دیوان مطبوع آن قصاید و غزلیات
و صرائی و رباعیات و مسدسات و ساقی نامه و قطعات یکدست نوشته شده و ترتیبی
را که باحوظ خود شاعر است رعایت نکرده اند ولی دیوان خطی او که بقلم
خود شاعر است بدو بخش قسمت گردیده است قسمت اول که موسوم
بشکر کنج است شامل قصاید و غزلیات دوره تعلیم و تنم و روز های نشاط و
شادکامی حیات اوست و بخش ثانی آن که شامل ساقی نامه و صرائی و رباعیات
و قطعات است نماینده روزهای سیاه و تاریک غم و شب های دینجورمرانی و جدائی
پسر جوان اوست که در چین و شکن های الفاظ خود نامه های جانسور و نواهای
غم انگیزی ذخیره کرده است و برعکس دیوان منوچهری دامغانی که در ۳۰۰
هزار فردایک لفظ غمگین و اندوهناک موجود نیست در ۱۲۰۰ بیت تصفیه اخیر
دیوان این شاعر افغان یک لفظ خوش و کلمه فرحناکی وجود ندارد و تمام این
بر محور بکفرقاری زمانه و انتقاد از محیط و منالام روزگار و نا کامی حیات و بیوهی
عمر و غیره افکار بدبینانه چرخ میزند. علاوه بر آن در دیوان ضمنی آن است دیوانه
مطبوع ۷ غزل و ۳ قصیده و ۱۲ رباعی اصاصه تر دیده میشود ولی ۱۰۰۰ شعر
که دیوان مطبوع آن از روی کدام نسخه طبع شده باشد چرا که ترتیب دیوان مطبوع
طرزی دیگر و دیوان خطی آن سبکی دیگر است خلاصه عینه مندریک ستاره
سحری درخشیده و یک آسمان کم رنگی را بفروغ خویش روشن نموده و در
همان ستاره سحری ناگهان در کنار اوق غلطیده است و تاریخ حیات دیوان
خود را خود با دقت تمام روز پنجشنبه ۲۶ ماه رجب سنه ۱۳۳۲ بمساحت پشت
روز در موضع اونچی مرقوم نموده است و از پنهان تاریخ هوب و روضه عاشر

کابلی سروده است و بعد از اختتام دیوانس در سال ۱۲۳۵ این سروده
اینک نمونه از یک بخش سخنوی او را که حاکی از روزهای غم و شب های
سوز و گداز شاعر است در اینجا نشان میدهیم .

در سرثیه فیض طلب فرزند خود گوید

دست حنا بخون چگر شد کجا بدم	می شستم از سرشک ید پر خنمای تو
قربان زخم سینه بی مرهم شوم	خواهم که لطف حق بشود هو میای تو
آسمان دوروز مین سخت چه گویم یارب	که چهار بر سرم آمد زغم فیض طلب
آسیاوش بر سرم چرخ فلك بگردد	روز روشن شده اندر نظرم تیره چو شب



طبع جناب مسنگی

(کابل)

کنون از نضل یزدان برد سالی را بسر کابل طریق عمر را بگذاشت گامی بیشتر کابل
بود در سیر تاریخ و طین کام نخستینش زرفته نزلی از راه مقصد بیشتر کابل
هنوز ای طفل عهد شیر خواری میکند روشن ای در وطن چون شیر بند روی سر کابل
نمیداند هنوز این طفل طرز مذاق شیرین زبان ما کرده شیرین کام نطق چون شکر کابل
کنون باشد بحال غنچه گی این گدازه خوبی گاه شانی زرتک و نو نماید جلو اگر کابل
برقارش هنوز اول قدم باشد مکن عیش فغان عزیزان بر فغان سر کند بالفرض اگر کابل
کنون بسیار کمدار دبیان بگروز خواهد شد مطول در معانی بدیع این مختصر کابل

اگر در چنین نطق و بیان يك - الكپایش جوانی خوب و خوشگوار خواهد شد مگر کابل
اگر اینست در یکسالگی طرز بیان او را استقبال نمایند و بدهد ما را خبر کابل
هنوز این نونهال سالبر حاصل نمیداند ندارد آنقدرها سبب شایخ و برگه و برگه کابل
دل از عالم بود این موعود بر وادری طفلی زروری حسن در هر سال گردد شوختر کابل
شود کار جهان هر روز از روزدگر خوشتر بسی زین سال نیکوتر شود سال دیگر کابل
بمیزان حقیقت هر سخن سنجیده بگوید شود سال دیگر در هر صفت سنجیده تر کابل
کند نقیب اگر یکچندان شایسته گفتاری پیش اهل خبرت عید شود شایسته تر کابل
بود گفتار طفل نوسخن بسیار شیرین تر بجز زود این مگر گفتار طوطی و بجز کابل
بود نوباره را در هر زمانی قدر افزونتر بخرای مطالب ذوق و جلالت زودتر کابل
بجز این نوبیاز محفل عرفان ممکن عفات دهد مشق زرت را در عوس مشق گهر کابل
بده یکمشت زود مادر کف آید گنج عرفان نینداری ندارد ادرش يك مشق زر کابل
گرا از اهل زبان از لطف بیند گوشه چشمی به پیش مرده آوق گردد معتبر کابل
گرا از آغاز انشایش کبی برسد کند نامر زاهد شاه سری قادر امانت بجز کابل
بنام نیک خواهم سالها پاینده و باقی بهر خسرو آوی شاه داد گر کابل
بود پیوسته در این خاندان این - اعانت باقی که تا سارمد ازین رهتر نیکو سپرد کابل
نهادش اساس اندر چنین فرخنده آوانی باین تقریب داند خوش را هر چه زود بی
حدود کشور شود هر مجله بکند روشن کرد تحدید انفری و دین در شهر بر کابل
شنا ساند بملت چار سلامت خسته خود را نماید از و دین اهل دین در باجر کابل
کند اهل وطن را از شاه و وطن و قعبه سپهر گذشتند سار و سار کرام کابل
نویسد شرح اعیان وطن را اپی ما بکشد و کار هر چه بود و دین و دین کابل

صفحه (۱۹) سال اول - مجله کابل شماره (۱۲)

کند روشن بر اولاد وطن اشخاص تاریخی نماید فخر افغان را بعالم منتشر کابل نماید زنده نام مردگان قوم و ملت را بغیر از ذکر خیر ملک و دوات نیست در کابل که در این خیر خواه از خیر و شر آگاه ملت را همیسنجد پی ملک و وطن نفع و ضرر کابل کند اصلاح محرر جوانان وطن کم کم خط مشی ادب را پیشه زیرو زبر کابل کند در انتظام سبک انشائی نیکوئی نماید طرز تحریر کسان رنگ دگر کابل کند تشریح و تشخیص زوایای وطن ایم بی تصحیح خاک ملک باشد و اکثر کابل بخوان خرسند میسار دولت اشعار شیرینش بخوان گاهی بی تفریح طبع ای بر کابل چرا میخیزد از وی بار بار اشعار شیرینم ندارد گر شعار کشت و کار نیشکر کابل اگر اینست تاثیر کلام سحر پردازش شناساند بعالم خویش را نیکوسیر کابل بروزی که از فزونی ماه تابان بدر میگردد بسان بدر در هر شهر گردد مشهور کابل برای اهلی دانش میرساند تحفه معنی بهر ماهی ز کابل میکند عزم سفر کابل توان شرکت نمود ای مهر و روز این ماه تابانرا بس از یک ماه روزی میتوان دید ای پسر کابل بر غیبت میتوان خواند ای وطن خواه وطن پرور که باشد از جوانان وطن رنگین اثر کابل گهرهای درخشان بفروشد زین دکان مگر ز نظم و بس دارد صفحهای پر در کابل ندانی غازه کردن سهل باشد برخ معنی که رنگین میکند هر جا از خون بگر کابل نماید کفروش طرز رنگین ظاهر و باطن چونام خویش باشد از ضامین گل پیر کابل عزیز را که باشد نظم شایان نزشایت سزدگر می فرستد از برای درج در کابل برای درج کابل ای که داری معنی رنگین بس است این تحفه ات هر گز بهر چیزی دگر کابل



پهلم غلام جیلانی خان اعظمی

معارف و معارف پروری

از مسلمات غیر قابل تردید است که بشریت در صحنهٔ حیات و مبارزه در زندگی محتاج بوسائلی هستند که بغیر آن حیات و اجتماعات دست خوش فتور سپردن و منکوب پیش آمد مقتضیهٔ دهر خواهد بود .

بشر در ادوار حیات گذشته سوارتها و زحمانی را که در راه حفظ حیات و اجتماع نوعی خویش کشیده و بدبختی ها را که مانع کرده اند از اندر تاریخ پوشیده و مستور نیست !

مطلبین بتاریخ امم گذشته میدانند قسمت اعظم و عمدهٔ تاریخچهٔ حیات بشر گذشته عبارت از یک سلسلهٔ جنگها و واقعات مدھش خون ریزی و اذق بوده و کمتر از تمدن و آسائش و شیرینی حیات و اجتماع مانع مانده اند . مدت عمر اقوام متمدن و مسعود گذشته چون آفتاب امروز تاریخ است و مانند خواب خوشی بزودی سوری شد . است . اثر به از وجود تمدن و راحت زندگی بعضی اقوام گذشته ایات تاریک و خون ریزی های با بر امروز نمیتوان منکر شد اولی آنکه این دو قریب حیات امروزه گذشته است . شود می بینیم تمدن و سعادت بشر گذشته آسائش و شیرینی و آسودگی است که حامل آن تنها عده از مشاهیر و اذلا و بر که در تمدن و رفاه در برابر غلبه و فشار مخالف از طرفی موجود که میشود که تمدن و سعادت آنروزه در حیات گذشته است دهر مقاومت نمیتوانست و ازین بنا چرا که با وجود تمدن و رفاه و آسودگی



محل توزیع انعامات معارف در بین دلگشا

نیمه شعبان ۱۸ جمادی ۱۳۱۱

